



قاتل در باران

ریموند چندلر

ترجمه‌ی امید نیک‌فرجام

فهرست

۷	مقدمه
۱۵	قاتل درباران
۷۱	منتظر می‌مونم
۹۳	مؤخره

قاتل در باران

۱

در اتاقی در ساختمان برگلاند بودیم. من لب تخت نشسته بودم و دراوک روی صندلی راحتی. آنجا اتاق من بود.

باران با شدت به پنجره‌ها می‌خورد. چون پنجره‌ها بسته بود، اتاق خیلی گرم شده بود و من پنکه‌ی کوچک روی میز را روشن کرده بودم. باد پنکه از پایین به صورت دراوک می‌خورد، موهای سیاه و زیرش را بالا می‌زد، و موهای دراز ابروهای کلفتش را که در صورتش دو خط صاف انداخته بودند تکان می‌داد. قیافه‌ی یک‌ه‌زنی را داشت که از قضا به پول و پله‌ای رسیده است.

چندتا از دندان‌های طلایش را نشانم داد و گفت: «از من چی می‌دونی؟» این حرف را با لحنی پرطمطراق گفت، انگار هر کسی که سرش توی حساب بود باید می‌فهمید او آدم خیلی مهمی است.

گفتم: «هیچی، تا اون‌جا که من می‌دونم، پاک‌پاکی.»
دست بزرگ و پرمویش را بلند کرد و دقیقه‌ای بدون پلک زدن به آن خیره شد.

«منظورمو نفهمیدی. یه نفر به اسم مَچی منو فرستاده این‌جا. ویولتس مچی.»